

ژاله آموزگار

از گذشته‌های ایران



از گذشته‌های ایران

سرشناسه	:	آموزگار یگانه، زاله، ۱۳۱۸-
عنوان و نام پدیدآور	:	از گذشته‌های ایران (زبان، فرهنگ، اسطوره).
مشخصات نشر	:	تهران: معین، ۱۳۹۶.
مشخصات ظاهری	:	۵۳۱ صفحه.
شابک	:	978-964-165-193-2
وضعیت فهرست‌نویسی	:	فیا.
موضوع	:	مقاله‌های فارسی -- قرن ۱۴.
موضوع	:	Persian essays - - 20th century
موضوع	:	فرهنگ ایرانی -- تاریخ -- مقاله‌ها و خطابه‌ها
موضوع	:	Culture, Iranian -- History -- Addresses, essays, lectures
موضوع	:	اساطیر ایرانی -- مقاله‌ها و خطابه‌ها
موضوع	:	Mythology, Iranian -- Addresses, essays, lectures
رده‌بندی کنگره	:	۱۳۹۶ الف ۸۶ م / PIR۸۳۳۳
رده‌بندی دیویی	:	۸۷۴/۶۲
شماره کتابشناسی ملی	:	۴۸۶۱۹۰۹

از گذشته‌های ایران

(زبان، فرهنگ، اسطوره)

ژاله آموزگار



انتشارات معین



روبروی دانشگاه تهران، فخر رازی، فاتحی داریان، پلاک ۳،

تلفن: ۶۶۴۰۵۹۹۲ و ۶۶۹۷۹۳۷۲

پست الکترونیکی: info@moin-publisher.com

خرید اینترنتی: www.moin-publisher.com

از گذشته‌های ایران

(زبان، اسطوره، فرهنگ)

ژاله آموزگار

چاپ اول: ۱۳۹۶

شمارگان: ۷۷۰ نسخه

طرح جلد: محمد رضا نبوی آل آقا

حروف‌نگار و صفحه‌آرا: زهره افتخاری

لیتوگرافی: صدف - چاپ: مهارت

تمامی حقوق این اثر برای ناشر و مؤلف محفوظ است.

تلفن مرکز فروش: ۶۶۴۱۴۲۳۰ - ۶۶۹۶۱۴۹۵

قیمت: ۳۵۰۰۰ تومان

فهرست

پیش بودن (= سبقت) همیستار (= متخاصم)	پیشگفتار..... ۷
بر آفرینش آفریدگان..... ۱۴۳	
زند و پازند..... ۱۵۳	ایران‌شهر..... ۹
اشاره‌ای به کوچک‌ترین واحد زمانی و	ایران و ایران‌شهر..... ۱۱
نمونه‌ای نادر از سنجش زمان در کتاب هفت	مرزهای چهار جهت اصلی در متون پهلوی ۱۷
دینکرد..... ۱۶۳	چشمه - دریای چیچست (اورمیه) و
واژه «سپنج» و کاربرد آن..... ۱۶۹	اسطوره‌های مربوط به آن..... ۲۳
	دریای پارس از دیرباز..... ۳۲
شاهنامه و اسطوره..... ۱۷۷	
خویشکاری فردوسی..... ۱۷۹	سنگ‌نوشته‌ها و متون کهن..... ۴۱
نگاهی دیگر به نبرد رستم و اسفندیار..... ۱۸۹	آوای سنگ‌ها..... ۴۳
کیومرث..... ۱۹۷	کتابخانه آشور بانیپال..... ۵۴
جَم..... ۲۰۴	اشاره به نیروهای فراسویی در استوانه
داستان جم در شاهنامه و سابقه آن در	کوروش و دیگر سنگ‌نوشته‌های هخامنشی ۶۱
اساطیر هند..... ۲۱۴	تخت جمشید تنها محل برگزاری مراسم نوروز
ضَحاک..... ۲۳۵	نبود..... ۷۴
دیو..... ۲۴۵	گزارشی ساده از سنگ‌نوشته‌های کردیر..... ۸۰
نوروز در «توروزنامه»..... ۲۵۸	یادگار زریران..... ۹۷
آغاز سال، آغاز همه رویدادهای نیک..... ۲۶۲	چگونه اهریمن می‌تواند به روشنی بتازد و ۱۱۴
زمینه‌سازی پیوند زناشویی در شاهنامه و در	چرا اورمزد اهریمن را از بد کردن
اساطیر یونان..... ۲۶۵	باز نمی‌دارد؟..... ۱۱۴
	نیکی‌ها و بدی‌ها از کجا می‌آیند؟..... ۱۲۳

- معمای گناه «با یک لنگه کفش راه رفتن» و اشاره‌ای به یک اسطوره یونانی در همین زمینه ۲۷۶
- شگفتی‌آفرینی‌ها در زندگی اساطیری زردشت ۲۸۷
- جلوه‌های «زن» در تاریخ زندگی زردشت ۲۹۶
- ظرفیت‌های اجتماعی زنان در تاریخ و فرهنگ ایران ۳۰۵
- خدمتگزاران فرهنگ ایران** ۳۰۹
- پورداود ۳۱۱
- دهخدا و هم‌نسلانش، عاشقان راستین این سرزمین ۳۴۰
- فردوسی خود شاهنامه شد ۳۴۵
- آرتور کریستن‌سن، از رباعیات خیام تا ایران در زمان ساسانیان ۳۵۰
- ستاره درخشان دیگری از خاندان بهار ۳۵۶
- مرگ نابهنگام و باورنکردنی دوست ۳۶۵
- دانشمندی نازنین ۳۷۱
- آیت‌های مهربانی در اساطیر ایران ۳۷۴
- آیتی دیگر از «فرّه» شهر خوی ۳۸۲
- به نام پاسخ‌گوی نیایش‌ها ۳۸۶
- این منم هرمز میلانیان ۳۸۹
- ممنون دکتر باطنی ۳۹۳
- دکتر خالقی و فرّه ایرانی ۳۹۵
- بانویی نستوه ۳۹۹
- گروه زبان‌شناسی و فرهنگ و زبان‌های باستانی پنجاه ساله شد ۴۰۲
- نقدها و بررسی‌ها** ۴۰۵
- «تداوم»، راز ماندگاری فرهنگ ایران ۴۰۷
- کتیبه‌های هخامنشی و لوکوک ۴۱۱
- چرا «امپراتوری فراموش شده»؟ ۴۱۶
- یونانیان و بربرها ۴۲۴
- تاریخ یا نقد تاریخ ۴۳۰
- طرحی نو در تاریخ اشکانیان و ساسانیان ۴۴۵
- فردوسی و هفت‌خان او ۴۴۹
- شرحی بر اجرای هفت‌خان رستم ۴۴۹
- ادبیات پربار باستانی ایران ۴۵۳
- آغازی برانجامی ۴۵۹
- دانش پزشکی در فرهنگ ایران باستان ۴۶۲
- گفتارهایی درباره فرهنگ و تمدن ۴۶۶
- جای جای این سرزمین اهورایی ۴۷۵
- گفت‌وگوها** ۴۸۱
- در دفتر بخارا ۴۸۳
- زبان‌های باستانی و ادیان آسمانی ۴۹۳
- خوبی و آذربایجانی ولی متعلق به ایران هستم ۵۱۳
- شانس بزرگ نشست و برخاست با بزرگان و همکاران دانشمند ۵۲۴
- من به نسل «ممکن‌ها» تعلق دارم ۵۲۸

روغنی در شیشه بینی صاف و روشن ریخته
غافلی بر سر چه آمد، دانه بادام را

پیشگفتار

در حدود یک دهه از عرضه شصت مقاله‌ای از نگارنده در مجموعه «زبان، فرهنگ، اسطوره» می‌گذرد. همان‌گونه که در پیشگفتار آن مجموعه نوشته بودم، «کار مغان» به پایان نرسیده بود و «باده‌های ناخورده» هنوز در «رگ تاک» بود و هست و امیدوارم همچنان باشد!

نوشته‌های مجموعه حاضر مانند مجموعه پیشین، مقالاتی با موضوعات مختلف هستند که در طی این چند سال (پس از چاپ مجموعه نخست) در نشریات گوناگون منتشر شده‌اند.

ساختار نوشته‌ها در مجموعه مقالات با کتاب مستقل یکسان نیست. کتاب با موضوعی واحد هویت مستقل خود را دارد، در حالی که هر مقاله از مجموعه مقالات، خود واحد مستقلی است و از آن‌جا که مقاله‌ها در تاریخ‌های مختلف و در نشریات مختلف به چاپ می‌رسند الزاماً تکرارهایی در آنها به چشم می‌خورد که امیدوارم این موضوع مورد توجه خوانندگان قرار گیرد.

این مجموعه در شش بخش گردآوری شده است:

- ۱- ایرانشهر
- ۲- سنگ‌نوشته‌ها و متون کهن
- ۳- شاهنامه و اسطوره
- ۴- خدمتگزاران فرهنگ ایران
- ۵- نقدها و بررسی‌ها
- ۶- گفت‌وگوها

این روش دسته‌بندی ممکن است مورد پسند همگان نباشد و مقاله‌ها از نظر دیگران در جای خود قرار نگرفته باشند. خوانندگان علاقه‌مند می‌توانند در فهرست کلی، مقاله مورد نظر خود را انتخاب کنند.

من هم‌چنان بر این باورم که هیچ شاهکاری در این مجموعه خلق نشده است! و ادعایی هم در مورد ارزش و اعتبار خاص این نوشته‌ها ندارم. موضوعاتی هستند که درباره آنها اندیشیده‌ام، اندیشه‌ام را پرورانده‌ام و سپس نگاشته‌ام. تلاش کرده‌ام نوشته مفیدی عرضه کنم و امیدوارم موفق شده باشم.

در انتشار این مجموعه نخست سپاسگزار آقای لیما صالح رامسری، مدیر فرهنگ‌دوست انتشارات معین هستم که با پیگیری‌های صمیمانه‌شان مرا به این کار ترغیب کردند.

دوست عزیزم آقای دکتر علی شهیدی، عضو هیأت علمی گروه فرهنگ و زبان‌های باستانی دانشگاه تهران، در تدوین و تنظیم مقالات کمک شایانی کردند و با دانشجویان علاقه‌مندشان به یاری مصححان انتشارات معین هم آمدند. امیدوارم تشکر صمیمانه مرا پذیرا باشند.

امیدوارم این تلاش همگانی راهی باشد به سوی شناسایی بخشی از فرهنگ غنی و دیرپای این سرزمین اهورایی.

و کاش این روغن به چشم خوانندگان صاف و روشن آید!!!

ژاله آموزگار

ایران شهر



با آرزوی تندرستی و شادکامی برای دانشمند
برجسته ایران زمین دکتر داریوش شایگان

ایران و ایرانشهر*

محدوده‌ای که در آن می‌توان از فرهنگ ایرانی سخن به میان آورد، با مرزهای سیاسی امروز همخوانی ندارد. در مسائل فرهنگی می‌توان مرزها را به راحتی کنار گذاشت و با صمیمیت تمام در سایه خویشاوندی‌های قومی، زبانی، اشتراک باورها و رفتارها و آداب و سنن، از کنار هم بودن لذت برد.

در گذشته‌های دور، فرهنگ ایرانی محدوده بزرگی را در بر می‌گرفت. از شرق تا کناره‌های سیحون و جیحون پیش می‌رفت؛ از شمال قفقاز و استپ‌های جنوبی روسیه را شامل می‌شد؛ در غرب تا آن‌سوی میان‌رودان ادامه می‌یافت و در جنوب چشم به دریای نیلگون فارس و عمان می‌دوخت.

این محدوده مردمان دوست‌داشتنی و پرتلاش خود را داشت که با طبیعت گاهی نه چندان مطلوب، دست و پنجه نرم می‌کردند و به راحتی و با روی خوش، آریاهای از راه رسیده را در خود پذیرفتند. با نوآوری‌های آن‌ها از سختی‌های زندگی‌شان کاستند و آن‌ها را با تمدن بومی خود همراه ساختند. بازتاب این هم‌زیستی صمیمانه را در لابه‌لای اساطیر نرم و مخملی ایران می‌توان مشاهده کرد.

اقوامی که فلات ایران و شمال هند را در هزاره دوم پیش از میلاد درنوردیدند، «آریایی» نام داشتند. این مطلب از طریق سه سند مکتوب: کتیبه‌های هخامنشیان و

* بخشی از این مقاله، سخنرانی نگارنده است در سمینار «هویت ایرانی» که در تاریخ ۱۳۹۳/۱۲/۱۷ در مرکز دائرةالمعارف بزرگ ایران ایراد شد. «ایران و ایرانشهر»، بخارا، شماره ۱۰۹، آذر و دی ۱۳۹۴،

کتاب‌های *اوستا* در ایران و ریگ‌ودا در هند اثبات شدنی است.

این نام در فارسی باستان *ariya-* در اوستایی *ariya-*، در ادبیات ودایی به صورت *árya* و در پهلوی *ēr* است و ردّ پای این واژه را در «ایران»، نام سرزمین ما می‌توان تشخیص داد (Kent, p. 170; Bartholomae, 198; Nyberg, p. 71; Gnoli, 1989, p. 30).

در مفهوم «*ēr*» سخن بسیار رفته است و آن را به معنی «آزاده»، «نجیب»، «نژاده» و حتی «سپاهی» گرفته‌اند.

در اوستا عبارت *airyānēmxšaθra-* به معنی «قلمرو آریایی» به کار رفته است که تبدیل آن به صورت *ērān-šahr* در دوره ساسانیان اصطلاحی سیاسی می‌شود و کاربرد *ērān* در مفهوم «سرزمین ایران» در این دوره، به اوج خود می‌رسد.

در اوستا این واژه در ترکیب با کلمات *ciθra-* «*x̌arenah-*»، *vaējah-*، *dahyu-* و غیره آمده است (Bartholomae, 197, 198, 199, 542) و ترکیب *airyō.šayana-* به معنی «زیستگاه آریاییان»، منطقه پهناوری را که آریاییان در کنار مردمان بومی در آن اسکان یافته‌اند، نشان می‌دهد (Gnoli, 1989, p. 37). این زیستگاه در آغاز بیشتر سرزمین‌های شرقی ایران را شامل می‌شد. سرزمین‌هایی که در شمال و جنوب، در جوار کوه‌های هندوکش قرار داشتند.

در فارسی باستان و در متن کتیبه‌های هخامنشی نیز واژه‌های *ariya* به معنی «آریایی» و *ariyačīça-* به معنی «از تبار آریایی» آمده است. این واژه را همچنین در نام *Ariyāramna-* جد داریوش نیز می‌توان یافت که به معنی «نگاه‌دارند آریاییان در آرامش» است (Kent, p. 170).

داریوش واژه آریایی را به عنوان درجه‌ای از طبقه اجتماعی به کار می‌برد و خود را «پارسی»، «آریایی» و «از تبار آریایی» معرفی می‌کند و وقتی داریوش و خشایارشا این واژه را به خود نسبت می‌دهند، با نوعی سربلندی از منسوب بودن بدان سخن می‌گویند. این مفهوم واژه از آنچه در کتیبه‌ها آمده است پا فراتر می‌گذارد و اقوام ماد، از دیگر اقوام ساکن در محدوده ایران را نیز شامل می‌شود (نیولی، ۱۳۹۰، ص ۷۹). واژه *ariya* برای زبان فارسی باستان نیز به کار رفته است (Kent, ibid).

در بیشتر متون پهلوی ērān هم معنی «ایرانیان» و هم معنی «سرزمین ایران» را می دهد و ایرانشهر ērān-šahr نیز اصطلاحی است که به «سرزمین ایران» اطلاق می شود. در پهلوی ترکیب ēr-toxmag به معنی «دارای نژاد ایرانی» و ērīh، به معنی «ایرانی بودن» و به معنی «ایرانی بودن» نیز آمده است (دینکرد پنجم، فصل های یک، سه، چهار، نه: آموزگار - تفضلی، صص ۲۶، ۳۴، ۳۶، ۳۸، ۴۸، ۷۸، ۸۸).

و در مقابل واژه an-ērān به معنی «غیرایرانیان» و همچنین سرزمین هایی که بعداً به ایران افزوده شده اند به کار رفته است و واژه an-ērān هم به معنی «غیرایرانی بودن» و در متون دینی پهلوی بیشتر به معنی کسی که آیین بهدینی یعنی زردشتی ندارد، است (همان، فصل نه، بند چهار، ترجمه ص ۴۶).

در یونان، جغرافی نویسنده اسکندر را با نام «آریان» می شناسیم و مورخانی که تاریخ فتوحات اسکندر را می نوشتند جغرافیای اساطیری - تاریخی اوستا را به یونانیان شناساندند.

* * *

جغرافیای اساطیری - تاریخی اوستا چیست و چگونه به وجود آمده است؟ جغرافیای اوستا آمیخته ای از اسطوره و تاریخ است (نیولی، ۱۳۹۰، ص ۱۸) و به خصوص ارزش های تاریخی آن را در کنار مطالب اسطوره ای از نظر نمی توان دور داشت و در اوستاست که ما با «ایران ویج» آشنا می شویم. اما ایران ویج چگونه شکل می گیرد و چگونه ترسیم می شود؟ (نک: سراسر 1934, Benveniste)

بنا به روایت های اساطیری، در محدوده دوازده هزار ساله آفرینش در دوران گیتی است که ایران ویج به عنوان مرکزیت جهان به جلوه درمی آید.

در آغاز سه هزار ساله سوم از دوره دوازده هزار ساله که با یورش دوم اهریمن مشخص می شود، زمین سومین پیش نمونه ای است که در معرض حمله اهریمنی قرار می گیرد و از حالت آرمانی خود که صاف و هموار بود درمی آید، از وحشت این هجوم می لرزد و از این لرزش کوه ها بر روی آن می رویند و پستی و بلندی ها به وجود می آیند. پیش نمونه آرمانی آب که با یورش اهریمن بخشی از آن شور و گل آلود شده است، با یاری تیشتر، ایزد باران، زلال می شود و در گستره زمین می بارد و در آن جاری

می‌شود. رودها و دریاها به وجود می‌آیند و هفت کشور تشکیل می‌گردد. از این هفت کشور «خونیرس» کشور اصلی است و به تنهایی مساحتش برابر با شش کشور دیگر است و بهترین سرزمین‌هاست، با آب‌های فراوان و رستنی‌های آرمانی؛ و «ایران‌ویج» یا «ایران‌ویز» به معنی گستره ایران یا منسوب به تخم و نژاد ایرانیان، در میان خونیرس در کنار رود «وه‌دائیتی» و در جوار کوه «هیرابزیتی» یا «البرز» قرار دارد. همان کوهی که خورشید با گردش به دور قله آن شب و روز را به وجود می‌آورد. همه رویدادهای مهم و مقدس در کنار رود وه‌دائیتی و در ایران‌ویج انجام می‌گیرد (آموزگار، ۱۳۹۱، ص ۵۲).

سند دیگر برای ترسیم جغرافیای اساطیری بنا به روایت اوستا، فصل اول وندیداد است که فهرست سرزمین‌های آفریده اهوره‌مزدا و ضد آفرینش انگره‌مینیو را برمی‌شمارد. در بیست و یک بند این فصل از شانزده سرزمین سخن به میان می‌آید که به نحوی با ایران در ارتباط هستند. در آغاز این فصل از زبان اهوره‌مزدا خطاب به زردشت آمده است که من سرزمین‌ها را آفریدم. در برخی از آن‌ها آسایش و رامش کمتری وجود دارد، ولی من کاری کردم که این سرزمین‌ها با وجود کمی آسایش‌هایشان به چشم مردمانشان خوش آید. اگر چنان نمی‌کردم همه مردمان به ایران‌ویج روی می‌آوردند.

بعد می‌گوید نخستین سرزمین و کشور نیکی که من آفریدم ایران‌ویج بود. بر کرانه رود دائیتی‌وه و اهریمن مرگ آفرین، با دشمنی، اژدها را در رود دائیتی بداد و زمستان دیو آفریده را به جهان هستی چیرگی بخشید. پس از آن چهارده سرزمین دیگر معرفی می‌شوند. در پایان این فصل می‌آید که افزون بر این کشورهای دیگری نیز وجود دارند. در همه این شانزده سرزمین عنصرهای آریایی آن‌ها مشخص است و کشورهایی که نام برده شده‌اند، قابل شناسایی با سرزمین‌هایی هستند که در درون ایران بزرگ جای دارند، مانند سغد، مرو، بلخ، نسا، هرات، رنج و زرننگ و تعدادی نیز با فرضیاتی شناسایی می‌شوند (نیولی، ۱۳۹۰، صص ۳۱ تا ۳۶).

به جز وندیداد سه متن دیگر اوستایی: مهریشت (یشت ۱۰)، فروردین‌یشت (یشت ۱۳) و زامیادیشت (یشت ۱۹) نیز برای دادن تصویری از جغرافیای نیمه‌اساطیری و

نیمه تاریخی به ما یاری می دهند و چهارچوب واحد و منسجمی را ترسیم می کنند و این چهارچوب در آغاز، بیشتر نواحی مرکزی، جنوبی و فلات مرتفع ایران شرقی را در بر می گیرد.

در مهریشت به -airyō.šayana، زیستگاه یا به اصطلاح آشیانه ایرانیان اشاره می شود. به این صورت که مهر، نخستین ایزدی است که بر قله های زیبای زرین دست می یابد و از آن جا همه سکونت های آریایی (airyō.šayanəm) را نظاره می کند. در فروردین یشت از مردان و زنان ایران نام برده می شود و فروشی های پاک زنان و مردان پارسای سرزمین، ستوده می شوند. در زامیادیش از رودهایی نام برده می شود که در تاریخ سیستان قابل شناسایی هستند و مثلاً نام kansaoya که همان «کیانسه» است می آید که مادران موعودان زردشتی در آن آب تنی خواهند کرد و نطفه خواهند پذیرفت.

توصیف این سرزمین ها از شمال به جنوب است و از مرو و سغد آغاز می شوند و تا زرنک و رخج پیش می روند و به عبارت دیگر از بلخ تا سیستان ادامه می یابند. استپ های شمال و سرزمین های کنار آمودریا و سیردریا (جیحون و سیحون) هم در این محدوده قرار می گیرند.

در هزاره اول پیش از میلاد مادها و پارس ها از سرزمین های شرقی ایران بزرگ به سمت سرزمین های غربی این فلات کوچ می کنند (نیولی، ۱۳۹۰، ص ۷۹). مادها و پارس ها آمیزه ای می شوند از آریاها و اقوام بومی، و در غرب و جنوب غربی جایگزین می شوند و گستره ایران گسترده تر می شود و به قول مورخان یونانی aryana پهنه وسیعی در غرب و جنوب یعنی سرزمین پارس ها و مادها و نیز در سمت شمال سرزمین بلخیان و سغدیان را در بر می گیرد.

واژه «ایران» برای این سرزمین و همچنین عبارت های «ایرانشهر» و «شهر ایران»، آغازین کاربرد سیاسی و اجتماعی خود را از دوره اشکانیان دارد و در دوره ساسانیان اهمیت آن به اوج می رسد (نیولی، ۱۳۹۰، صص ۱۰۲ و ۱۰۳).

اما چرا یونانیان و به تبع آن ها غرب با این همه روایت های آریایی این سرزمین را پرس Persa نامیدند؟ در این مورد، این چنین می توان استدلال کرد: از آن جا که یونانی ها در آن سده ها بیشترین ارتباط را با ایالت پارس و فرمانروایان آن داشتند، این

سرزمین را به نام و مشتق از «پارس» Persa، «پرسه» Persa نامیدند و از این راه، این نام در زبان‌های اروپایی به صورت Persia، Perse و Persian درآمد، همان گونه که ما نیز سرزمین «هلن» را با نام نزدیک‌ترین استان آن که «ایونیا» Ionia نام داشت. «یونان» نامیده‌ایم. و گرنه از دیرباز ایران، ایران بوده است و قانونی که در سال ۱۳۱۲ تصویب شد برای این بود که در کشورهای دیگر هم به جای «پرس» ایران، «ایران» نامیده شود. باشد که سرزمین عزیز ما، ایران، همچنان گسترده و سربلند، جاودانه بماند و فرهنگ ایرانی به دور از اغتشاش‌های سیاسی، زیبایی و جاذبه طبیعی و فرهنگی خود را در همه جا بگستراند و بر شیفتگانش بیفزاید.

منابع

- آموزگار، ژاله، *تاریخ اساطیری ایران*، انتشارات سمت، چاپ چهارم؛ ۱۳۹۱.
- آموزگار، ژاله و تفضلی، احمد، کتاب پنجم دینکرد، انتشارات معین، ۱۳۸۶.
- نیولی، گرادو، *از زردشت تا مانی*، ترجمه آرزو رسولی، تهران، نشر ماهی، ۱۳۹۰.
- Bartholomae, C., *Altiranischeswörterbuch*, Strassburg, 1904, repr. Berlin, 1961.
- Benvesiste, E., "L'Eran-Vazett'originelegendaire des Iraniens", BSOS, VII, 1934, pp. 265-274.
- Gnoli, Gherardo, *The Idea of Iran*, Rome, 1989.
- Kent, Roland G., *Old Persian: Grammar, Tests Lexicon*, American Oriental Series, XXXIII, New Haven, 1953.
- Nyberg, H.S., *A Manual of Pahlavi*, II. Wiesbaden, 1974.

با سپاس از خدمات ارزنده فرهنگی دوست عزیزم
دکتر آذرتاش آذرنوش و با آرزوی تندرستی و
شادکامی

مرزهای چهار جهت اصلی در متون پهلوی*

در متون پهلوی معمولاً برای مفهوم جهت، از واژه کوست kust استفاده می‌شود و چهار جهت اصلی čahār kust نامیده می‌شوند.

برای مشرق واژه خور آسان xwarāsān به کار می‌رود که از واژه xwar به معنی خورشید به اضافه -ās که به معنی برآمدن و طلوع کردن است ساخته شده است. همه ما با این ابیات منظومه ویس و رامین آشنا هستیم:

زبان پهلوی هر کو شناسد	خراسان آن بود کز وی خور آسد
خور آسد پهلوی باشد خور آید	عراق و پارس را خور زو بر آید
خراسان را بود معنی خور آیان	کجا از وی خور آید سوی ایران ^۱

این واژه در پارتی hwarāsān است.

در پهلوی برای مشرق، واژه ōšastar نیز به کار رفته است که در اوستا به صورت ušastara آمده است و ترکیبی است از واژه uša به معنی سپیده‌دم با پسوند tara به معنی ناحیه و طرف برخی این پسوند را پسوند تفضیلی می‌گیرند. در زند و ندیاد^۲ که

* بخشی از این مقاله، متن سخنرانی نگارنده است در همایش زبان‌ها و گویش‌ها که در تاریخ ۱۳۹۳/۱۰/۱۴ در مرکز دائرةالمعارف بزرگ ایران ایراد شد. «مرزهای چهار جهت اصلی در متون پهلوی»، بخارا، شماره ۱۱۱، فروردین و اردیبهشت ۱۳۹۵، صص ۶۸-۶۳.

۱. فخرالدین اسعد گرگانی، ویس و رامین، به اهتمام مجتبی مینوی، تهران، ۱۳۱۴، ص ۱۷۱.

۲. زند و ندیاد، فرگرد ۱۹، بند ۵.

بیشتر تحت تأثیر متون اوستایی است برای مشرق از این واژه استفاده شده است. در متون پهلوی برای مفهوم مغرب واژه‌های xwarwarān و xwarbarān^۱ به کار می‌رود که همان خاوران فارسی است و منظور ناحیه‌ای است که آفتاب فرو می‌نشیند و خورشید نهفته می‌گردد. در رساله شهرستان‌های ایران xwarwarān برای مغرب به کار رفته است.

این ترکیب نمی‌تواند با واژه خاور در فارسی که به معنی «مشرق» متداول است مطابقتی داشته باشد. بعدها در متون فارسی و ترجمه‌های عربی متون فارسی این واژه کاربردهای متناقضی داشته است. ابن رُسته در متن عربی «علاق النفسیه»، خوارزمی در «مفاتیح‌العلوم»، مسعودی در «التنبیه و الاشراف» و ابن خردادبه در «المسالك و الممالك» واژه‌های مغرب الشمس و یا المغرب را در برابر واژه خُبران آورده‌اند.^۲ اما در کتاب «تاریخ سیستان» در برابر مغرب واژه ایرانشهر را می‌بینیم.^۳ در مقدمه شاهنامه ابومنصوری برآمدن آفتاب، باختر و فرو شدن آن خاور ذکر شده است.^۴ مثال‌های فراوانی در شاهنامه فردوسی و آثار نظامی و دیگر سرایندگان هست که نوعی درهم‌آمیختگی مفهوم شرق و غرب و شمال را در برابر واژه‌های خاور و باختر و کلاً در اصطلاحات جهات اربعه نشان می‌دهد.^۵

شعر رودکی را نیز به یاد بیاوریم:

از خراسان بر دمد طائوس و ش سوی خاور می‌شتابد شاد و کش^۶

در متون پهلوی برای مغرب واژه کهن‌تر دیگری نیز آمده است و آن došastar است. در زند فرگرد نوزدهم و نذید/د، بند ۵، این واژه برای مغرب به کار رفته است. این واژه از daoša- به معنی شب و دوش به اضافه پسوند tara ساخته شده است.

۱. par در این واژه به معنی گذشتن است.

۲. پورداد، ابراهیم، «چارسو»، هرمزدنامه، تهران، ۱۳۳۱، ص ۳۹۶-۳۹۷.

۳. تاریخ سیستان، به کوشش ملک‌الشعراى بهار، تهران، انتشارات معین، ۱۳۸۱، ص ۶۶.

۴. چارسو، ص ۳۹۸.

۵. چارسو، صفحات ۳۹۸-۴۰۲.

۶. همان، ص ۴۰۲.

در متون پهلوی برای جنوب واژه نیمروز nēm-rōz متداول است. در *زند و ندیداد* برای ناحیه جنوب از واژه rāpihwintar استفاده شده است که واژه‌ای قرضی از اوستاست و از rāpiθwā به معنی نیمروز و ظهر مشتق شده است.

در متون پهلوی برای ناحیه شمال واژه اباختر abāxtar به کار می‌رود. این واژه از apāxtara اوستایی است. بخش اول آن از apānk- به معنی پس و پشت سر است. در بندهش و هم‌چنین در *زند و ندیداد* از این واژه برای شمال استفاده شده است.

در رساله *شهرستان‌های ایران* که تنها اثر جغرافیایی درباره شهرها و شهرستان‌های ایران به زبان پهلوی است و تدوین اولیه آن احتمالاً به اواخر دوره ساسانی بازمی‌گردد و تدوین نهایی آن شاید در قرن سوم هجری انجام گرفته باشد، ایرانشهر بر حسب جهات اربعه یا چهار کوست چنین تقسیم‌بندی شده است که می‌توان حدس زد رواج آن از دوره خسرو انوشیروان بوده است. در این تقسیم‌بندی kust ī xwarāsān برای مشرق، kust ī xwarwarān برای مغرب، kust ī nēmrōz برای جنوب به کار رفته است. اما برای شمال kust ī ādurbādagān (= جهت آذربادگان) آمده است.^۱

نکته جالب توجه در این متن کاربرد واژه kust ī ādurbādagān برای شمال است که به جای واژه abāxtar استفاده شده است. شاید به این دلیل که واژه abāxtar باورهای زردشتی جایگاه دیوان فرض شده است و تدوینگر این اثر برای پرهیز از آوردن این اصطلاح برای بخشی از سرزمین ایران، نام آذربادگان را که مهم‌ترین استان این ناحیه بوده است برای ذکر این جهت برگزیده است.^۲

جغرافیای موسی خورنی شباهت‌های فراوانی با رساله *شهرستان‌های ایران* دارد. در این جغرافیا برای توصیف čahār kust چنین آمده است: کُستِ خُبران، کُستِ نیمروچ، کُستِ خراسان و کُستِ کاپ کو (= کوه قاف، احتمالاً منظور آذربادگان است).

۱. در اصطلاحات جغرافیایی آن دوره شهرستان به معنی مرکز ناحیه و شهر در مفهوم قلمرو بوده است.

2. Jamasp-Asana, Pahlavi Texts, Bombay, 1913, pp. 18-26.

تفضلی، احمد، *شهرستان‌های ایران، شهرهای ایران*، جلد ۲، به کوشش محمدیوسف کیانی، تهران،

۱۳۶۸، صص ۳۳۹-۳۳۲.

۳. چارسو، ص ۳۹۳.

تشکیل هفت کشور نیز با این جهات اصلی ارتباط مستقیم دارد. در تاریخ دوازده هزار ساله اساطیری ایران، تقسیم زمین به صورت هفت کشور^۱ در آغاز سه هزار سال سوم و پس از دومین یورش اهریمن به آسمان و زمین صورت می‌گیرد.

در این یورش، زمین می‌ترسد و می‌لرزد و از لرزش آن کوه‌ها سر می‌کشند. تیشتر ایزد باران پس از این تازش با جام ابر از آب‌هایی که در آغاز آفرینش آفریده شده‌اند آب برمی‌دارد و به باد می‌سپارد. باد این آب‌ها را به آسمان می‌برد و به صورت بارانی بزرگ به زمین بازمی‌گرداند. به دنبال این باران زمین نمناک می‌شود و به هفت بخش تقسیم می‌گردد. از این هفت بخش، یک بخش که میان شش بخش دیگر قرار می‌گیرد و وسعتش به اندازه شش بخش دیگر است، خُونیرس یا خُونیره xwaniras / xwanirah نامیده می‌شود و کشورهای دیگر در پیرامون آن قرار دارند.

کشور ارزه arzah در کوست خراسان یعنی در شرق، سوه sawah در کوست خوربران یعنی مغرب، ویدَدَفَش و فِرَدَدَفَش widadafš و fradadafš در کوست نیمروز یا جنوب و «وُروُبرش» و وُروُجَرَش wourubarš و wourujarš در کوست اباختر، یعنی شمال.^۲ کوه البرز پیرامون جهان است و کوه‌های دیگر از ریشه البرز می‌رویند و تیرک قله کوه، میان جهان است.

در همه موارد ذکر شده حدود این جهات به طور دقیق مشخص نشده است. اما در متن بندهش و زند و نندید/د مرزهای این چهار جهت با توضیحاتی جالب و دقیق ترسیم شده‌اند.^۳ همسانی دو متن در توصیف این مرزها چنان است که می‌توان حدس زد اصل واحدی داشته‌اند.

در فصل VB بندهش که موضوع آن زیج کیهان است و چگونگی ایجاد آن، طلوع و غروب خورشید از دو سوی تیرک میان البرز چنین توصیف می‌شود که خورشید در

۱. کشور = kēšwar از واژه اوستایی -karšva، از ریشه karš به معنی کشتن، کاشتن است.

۲. بندهش فصل‌های VIC، VB، VA، IV، انکلساریا و صفحات ۵۴-۵۱ و ۵۹-۵۸ ترجمه بندهش مهرداد بهار، انتشارات توس، ۱۳۶۹.

۳. بندهش، فصل VB انکلساریا، بندهای ۷-۱۱، ترجمه بهار، ص ۶۰.

Anklesaria. B. T., *Pahlavi Vendidad*, Bombay, 1949, p. 378.

پیرامون جهان چون افسری در گردش است. در همین متن برابری شب و روز در اعتدال بهاری و پاییزی به طور دقیق توصیف می‌شود.

در این متن آمده است که در البرز یکصد و هشتاد روزن است به خراسان (= مشرق) و یکصد و هشتاد به خاوران (= مغرب). خورشید هر روز به روزنی درآید و به روزنی شود. در مجموع سیصد و شصت روزن است. آن پنج روز گاهانی هم روزن دارند ولی روزن آن‌ها مشخص نشده است تا دیوان ندانند و نتوانند گزندی برسانند. مرز چهار کوست یا جهات اربعه در این دو متن چنین مشخص می‌شود:^۱
بندهش:

۷. از آن‌جا که خورشید به بلندترین روز برآید تا جایی که به کوتاه‌ترین روز برآید خوراسان (= مشرق) است و کشور ارزه.

۸. از آن‌جا که خورشید در کوتاه‌ترین روز برآید تا بدان‌جا که در کوتاه‌ترین روز غروب کند ناحیه نیمروز است (= جنوب) و کشورهای «فردَدَفَش» و «ویدَدَفَش» را در بر می‌گیرد.

۹. از آن‌جا که خورشید در کوتاه‌ترین روز غروب کند تا جایی که در بلندترین روز غروب کند ناحیه خاوران (= مغرب) است و کشور سَوَه.

۱۰. از آن‌جا که خورشید در بلندترین روز برآید تا جایی که در بلندترین روز غروب کند اباختر (= شمال) است و کشور «وُروبرش» و «وُروجرش».

همین توصیف مرزهای چهار جهت اصلی را در زندِ فرگرد نوزده و نندیداد، بند پنج^۲ هم می‌بینیم. در این متن که تفسیری افزوده بر متن اوستایی است، به شرح زاده شدن سوشیانت در کنار آب دریای کیانسه در مشرق با واژه ošastar می‌پردازد و برای مشخص کردن ناحیه اوشتر توضیحاتی همان با متن بندهشن می‌آورد. جز این که برای مغرب نیز واژه دوشستر došastar و برای جنوب rapihwintar و برای شمال همانند بندهشن اباختر می‌آورد و تأکید می‌کند که اباختر قله است.

۱. بندهش، همان.

۲. زند و نندیداد، همان.

این توصیف مرزهای چهار جهت اصلی با همین جزئیات در کتاب «مفاتیح العلوم» خوارزمی و کتاب «الاعلاق النفسیه» ابن رسته نیز آمده است.^۱

کتابنامه

- بهار، مهرداد، ترجمه بندهش، انتشارات توس، ۱۳۶۹.
- پورداود، ابراهیم، چارسو، هرمزنامه، تهران، ۱۳۳۱.
- تاریخ سیستان، به کوشش ملک الشعرای بهار، تهران، ۱۳۱۴.
- تفضلی، احمد، شهرستان‌های ایران، شهرهای ایران، جلد ۲، به کوشش محمد یوسف کیانی، تهران، ۱۳۶۸، صص ۳۴۹-۳۳۲.
- فخرالدین اسعد گرگانی، ویس و رامین، به اهتمام مجتبی مینوی، تهران، ۱۳۱۴.
- Anklesaria, M.A., *Pahlavi Vendidad*, Bombay, 1949.
- Anklesaria, M.A., *Zand-Akasi*, Iranian or Greater Budahisn, Bombay, 1956.
- Jamasp - *Asana, Pahlavi Texts*, Bombay, 1913.

با یاد زادگاهم شهر دوست‌داشتنی خوی و با یاد
آب آرام و خاطره‌انگیز دریاچه اورمیه و به امید
این‌که این پهنه آبی کهنسال هرگز زوال نپذیرد.

چشمه - دریای چیچست^۱ (اورمیه) و اسطوره‌های مربوط به آن^۲

آب در فرهنگ ایران از اهمیت خاصی برخوردار است و دریاها و رودها و چشمه‌ها که منبع آب به شمار می‌آیند، محور اصلی بیشتر داستان‌های اساطیری ایران هستند. از میان دریاها و بزرگ و کوچک، چشمه - دریاها (دریاچه‌ها) و چشمه‌سارها و رودها، دریاچه آرام چیچست (اورمیه) از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است^۳ و هاله‌ای از تقدس آن را فرا گرفته است.

این دریاچه که آب آن شور است و بنا بر متون، جاننداری را در خود نمی‌پذیرد،^۴

۱. اصطلاح چشمه دریا (در پهلوی čašmag - drayā یا čašmag - zrēh) در بندمش برای دریاچه چیچست و سوژر به کار رفته است و در توضیح آن آمده است که چشمه این آب‌ها در دریاها و بزرگ است، مهرداد بهار ترجمه کرده است که چشمه دریاها از این‌هاست. نک: بندمش، گردآوری فرنیخ دادگی، گزاینده مهرداد بهار (تهران: انتشارات توس، ۱۳۶۹)، ص ۶۴ و همچنین ص ۷۷ نیز:

B.T. Anklesaria, Zand-Akāsīh (Bombay: 1956), p. 74, 75.

اصطلاح چشمه - آب هم برای این موارد آمده است: بندمش، ص ۷۷؛ Anklesaria, p. 114.

۲. این مقاله متن سخنرانی نگارنده است در «همایش بازشناسی تاریخ شهر خوی»، در اردیبهشت ۱۳۸۸ و در مجموعه مقالات در باب تاریخ و فرهنگ خوی، به کوشش علیرضا مقدم در ۱۳۸۹ به چاپ رسیده است. «چشمه دریای چیچست» خوی دیار باصفا، مجموعه مقالات درباره تاریخ و فرهنگ خوی، ۱۳۸۹، صص ۳۶-۳۵۳، چاپ مجدد در بخارا، سال سیزدهم، شماره ۸۳، مهر و آبان ۱۳۹۰، صص ۵۲-۴۶.

۳. یشت‌ها، ابراهیم پورداوود، چاپ دوم (تهران، طهوری، ۱۳۴۷)، ج ۲، ص ۲۸۹ به بعد.

۴. همان، ص ۲۹۰.